

کاوشی در شناخت رجالی

«ثابت بن دینار ابوحمزه ثمالی»

سید محمد صادق حسینی سرشت*

چکیده:

«ثابت بن دینار ابوحمزه ثمالی أبوصفیه (م150ق)» بی شک، یکی از بزرگترین راویان احادیث تربیتی، اخلاقی و دعایی در تاریخ حضور امامان شیعه[□] و از راویان نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم است. وی چهار امام معصوم[□]، یعنی از امام سجاده تا امام کاظم[□] را درک نموده و از ایشان روایت کرده است. «ابوحمزه ثمالی» از راویان ثقه است، و بیشتر رجالیان شیعه وی را توثیق کرده‌اند و جرح‌های وارد شده بر او را بی‌اساس دانسته‌اند. رجالیان اهل سنت نیز همگی، جز ذهبی وی را به خاطر معتقادات شیعی (رجعت، شفاعت و...) وی تضعیف کرده‌اند. روایات «ابوحمزه ثمالی» و آثار بر جامانده از وی بیشتر در زمینه مسائل اخلاقی، تربیتی، ادعیه و اصول دین است. دعای ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابوحمزه ثمالی و رساله حقوق از معروفترین آنهاست. ثمره این جستار شناخت علمی و روشمند شخصیت ابوحمزه ثمالی است.

کلیدواژه‌ها: رجال، توثیق و تضعیف، بررسی شخصیت، ابوحمزه ثمالی.

درآمد

حدیث، دومین مصدر تشریع پس از قرآن، بیشترین نقش را در پی‌ریزی معارف و احکام دینی و شکل‌گیری و بالندگی علوم اسلامی ایفا کرده است. حدیث، میراث ماندگار معصومان[□] است که به شرح و تفسیر قرآن و تبیین دین می‌پردازد، و ثقل کبیر است که در کنار قرآن [= ثقل اکبر] سعادت و رستگاری انسان را تضمین می‌کند. پیشوایان معصوم[□] مردم را به فراگیری، فهم، حفظ و نشر احادیث بسیار ترغیب کرده‌اند، و همین امر سبب رونق این دانش شده است.^۱

از دیگر سو، ابتدایی‌ترین مراحل جهت‌دستیابی به سنت ائمه طاهرين[□] شناخت راویان و تعیین میزان اعتبار روایات آنهاست.

این جستار برای شناخت ذات (شخص) و وصف (حال) رجالی و سپس روایات و آثار «ابوحمزه ثمالی»، یکی از راویان پرآوازه ائمه اطهار[□] - که سهم بسزایی در نشر فرهنگ و معارف شیعی بویژه در حوزه روایات تربیتی، اخلاقی و ادعیه دارد - فراهم

* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران.

۱. میزان الحکمه، ج 1، ص 5.

آمده است.

بررسی ذات

توحید مختلفات

نام وی ثابت، نام پدرش دینار و کنیه وی ابوصفیه ابوحمزه ازدی ثمالی و اهل کوفه است. شیخ صدوق (م81ق) از بزرگان محدثان متقدم درمشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه طریقه خود را به وی ذکر کرده و این چنین آورده است: ابوحمزه ثابت بن دینار ثمالی و کنیه اش اباصفیه است.^۲

شیخ طوسی (م460ق) نام وی را «ثابت بن دینار» و کنیه اش را نیز «ابوحمزه» و کنیه پدرش دینار را «ابوصفیه» دانسته است.^۳ نجاشی (م450ق) نیز در جایی نامش را «ثابت بن ابی صفیه دینار» ذکر کرده و در جای دیگر، «ثابت بن دینار، ابوحمزه ثمالی، از نژاد عرب و قبیله ازد و نام پدرش ابوصفیه»^۴ نوشته است. از متأخران نیز علامه حلی (م726ق) می‌گوید:

ثابت بن دینار و کنیه دینار ابوصفیه و کنیه ثابت، ابوحمزه ثمالی است.^۵

علامه مجلسی (م1111ق)، وی را «ثابت بن دینار، ابوحمزه ثمالی» و «ثقه» ذکر کرده است.^۶ مرحوم مامقانی (م1351ق) در رجال خود در یک جا ایشان را با نام «ثابت بن دینار، ابی صفیه ازدی ثمالی ابوحمزه کوفی»^۷ معرفی می‌کند و در جای دیگر، «ابوحمزه ثابت بن دینار ثمالی ازدی کوفی»^۸ معرفی کرده است. در میان دانشمندان اهل سنت، ابن سعد (م230ق) در الطبقات الکبری مطلبی نظیر مطلب مرحوم علامه حلی را بیان می‌کند.^۹ ابن حجر عسقلانی (م852ق) نیز در الإصابه فی تمییز الصحابه، «ثابت بن دینار» را همان «ثابت بن قیس» می‌داند.^{۱۰} شیخ حرزالدین، از دانشمندان معاصر، کتابی
_____ عن _____
مسند ابوحمزه نگاشته است و روایات وی را در آنجا از مصادر شیعی و اهل سنت گردآورده است. وی پس از جمع‌بندی اسامی و کنیه‌های ابوحمزه در روایات، هشت عنوان را نام می‌برد:

۲. همان، ص294.

۳. معجم رجال الحدیث، ج4، ص292.

۴. رجال النجاشی (أسماء مصنفی الشيعة)، ج1، ص58.

۵. همان، ص293.

۶. خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال، ص85.

۷. الوجیزه فی علم الرجال، ص171.

۸. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج1، ص23.

۹. مسند أبی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، ص5.

۱۰. الطبقات الکبری، ج6، ص535.

۱۱. الإصابه فی تمییز الصحابه، ج1، ص503.

ابوحمره ثمالی، ثابت الثمالی، ثابت بن دینار، ثابت بن ابی صفیه، ثابت ابوحمره، الثمالی، ثابت و ابوحمره^{۱۲}.

اختلاف آرا و نظریات به سبب نقل‌های گوناگون از ایشان است.

تمییز مشترکات

شناخت راویان همنام ابوحمره و تمییز آنها از خود او در شناخت ذات وی رامگشاست. در کتب رجال و روایی 35 نفر با نام ثابت ذکر شده‌اند که از این میان تنها چهار نفر ثقه‌اند:

1. «ثابت البنانی، أبوفضاله» از اهل غزوة بدر که در جنگ صفین به همراه امام علی^ع شرکت جست و شهید شد؛
2. «ثابت بن دینار ابوحمره» که در این مقاله بررسی می‌گردد و توثیق شده است؛
3. «ثابت شریح أبو اسماعیل السانغ الأنباری» که از موالی قبیله ازد و ثقه است؛
4. «ثابت بن عبدالله بن ثابت یشکری» که فاضل، عالم و ثقه است.^{۱۳}

اصالت

از مسائل بسیار مهم در بررسی روایات راویان احادیث، شناخت روایات نقل به معنا شده از روایاتی است که عین مضمون روایت معصوم^ع ذکر کرده است. لذا، شناخت اصالت راویان، اهمیت خود را نشان می‌دهد. حال، اگر راویان از «موالی» باشند، باید دقت بیشتری در بررسی روایت آنان به خرج داد. موالی معمولاً از لحاظ طایفه‌ای به یکی از قبایل عرب بستگی داشتند. این بستگی می‌تواند به دلیل آزاد شدن فردی از آن قبیله باشد و می‌تواند با قرارداد به دست آمده باشد.^{۱۴} دیدگاه‌ها درباره این که ابوحمره ثمالی از نژاد «عرب» یا از «موالی» بوده، گوناگون است. علامه شوشتری (م 1320ق) در *قاموس الرجال* چنین آورده که کثی او را از نژاد «عرب» دانسته است، ولی نجاشی او را از «موالی» دانسته است. جعابی و ذهبی (م 748ق) در *میزان الاعتدال فی نقد الرجال* نیز با نجاشی هم عقیده‌اند.^{۱۵} در باره معنای کلمه «مولی» در کلام نجاشی، چند احتمال وجود دارد:

اول. به معنای آزاد شدن از بندگی است. برخی گفته‌اند که چون اغلب موالی از غیر عرب بوده‌اند، نمی‌توان پذیرفت که ابوحمره هم از موالی باشد و هم نژادی عربی داشته باشد.^{۱۶}

دوم. به معنای کسی است که تحت سرپرستی دیگری است. این معنا از مفاهیم خاص «ولاء» در تاریخ اسلامی است. بعلبکی، از دانشمندان معاصر در این باره می‌گوید:

دأب بسیاری از مسلمانان غیر عرب در صدر اسلام چنین بوده که به برخی از مردان عرب یا قبایل عربی نسبت پیدا کنند تا بدین وسیله مورد حمایت آنان قرار گیرند و عزیز شوند. لذا، به کسانی که خود را تحت حمایت دیگران قرار

۱۲. مسند أبی حمزه ثابت بن دینار الثمالی (م 148)، ص 8.

۱۳. معجم الثقات، ص 38.

۱۴. تاریخ تشیع در ایران، ج 1، ص 106.

۱۵. قاموس الرجال، ج 2، ص 451.

۱۶. رجال النجاشی (أسماء مصنفی الشیعة)، ج 1، ص 115.

می‌دادند، «موالی» می‌گفتند و عملشان را «ولاء» می‌گفتند.^{۱۷}

اگر گفته بعلبکی را بپذیریم که وی از «موالی» است، پس وی غیر عرب است، اما باید توجه کرد که در میان قبایل عربی هم فرد یا افرادی بودند که خود را تحت حمایت قبایل برتر و قوی‌تر در می‌آوردند و به اصطلاح از «موالی» آنان می‌شدند. بدین ترتیب، چنانچه ابوحزمه را از دودمانی عربی بدانیم، می‌توانیم بپذیریم که قبیله وی تحت حمایت دیگران به سر می‌بردند.^{۱۸} پس از ذکر این مطلب، حال باید مشخص کنیم که وی از کدام «قبیله»

یا «بطن»، یا در تحت «ولای» چه قبیله‌ای بوده است. در این باره اقوال متفاوت است: دیدگاه اول. مرحوم شوشتری در *قاموس الرجال* آورده است که کشتی، به صراحت او را از «أزد» دانسته است. شیخ الطائفه نیز با بیان این که وی از صحابه امام سجاد و صادقین است، وی را «أزدی ثمالی» دانسته است. تعبیر برقی (م 274 یا 280 ق) دلالت دارد که وی «ثمالی» است و «ثماله» بطنی از «أزد» است.

دیدگاه دوم. عده‌ای او را به «آل مهلب» نسبت داده‌اند. از دیگر سو، «ثماله» و «آل مهلب» دو بطن از «أزد» هستند. لذا، «مهلب» از «أزد» و ابوحزمه از «ثماله» است. قول نجاشی نیز بیان‌گر همین مطلب است.^{۱۹}

در الباب فی تهذیب الأنساب چنین آمده است:

«أزد» به فتح الف و سکون زای و کسر دال مهمله است. نسبت آن به شخصی به نام «أزد بن مالک بن زید بن کهلان بن سبا» می‌رسد.^{۲۰} «الثمالی» به ضم ثای مثله و فتح میم در آخر آن و نسبت آن به «ثماله» که بطنی از بطون «أزد» است و اصل آن به شخصی به نام «عوف بن أحجن بن کعب بن حرث بن عبدالمطلب بن مالک بن نصر بن أزد بن غوث» می‌رسد.^{۲۱}

«المهلبی» به ضم میم و فتح هاء و تشدید لام مفتوحه که به بای موخده ختم می‌شود، نسبت آن به شخصی به نام «ابوسعید ابومهلب بن ابی صفره أزدی» امیر خراسان برمی‌گردد و بسیاری از علما و کثیری از «ولاء» به آن نسبت داده شده‌اند.^{۲۲}

آن قبیله و هر یک از افراد آن را به جهت انتساب آن ثمالی گویند و اصل اسم و نسب او بدین گونه است: «عوف بن اسلم بن أحجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن أزد بن غوث». اما ثماله لقب همین «عوف» بوده و به معنای «باقیمانده کم» است؛ چه در جنگی که فوت شد، مردم گفتند: «ما بقی منهم إلا ثماله». ثماله در لغت به معنای «کف روی شیر» است. چون «عوف» قوم خود را

۱۷. همان.

۱۸. همان.

۱۹. قاموس الرجال، ج ۲، ص 452.

۲۰. الباب فی تهذیب الأنساب، ج ۱، ص 34.

۲۱. همان، ص 165.

۲۲. همان، ج ۲، ص 374.

اطعام می‌کرد و شیر را همراه کف روی آن نزد میهمان می‌آورد، بدین لقب ملقب گردیده است و قبیله او را نیز به جهت انتساب به وی، به همین لقب مشهور ثماله گردید و ابوحمزه ثمالی نیز از این قبیله است.^{۲۳}

از دیدگاه عده‌ای دیگر «آل مهلب» منتسب به «عمران بن عمرو» است و از این قبیله خارج نیست (یعنی آل المهلب نیز از قبیله «ازد» هستند)؛ زیرا، «مهلب» از فرزندان «عتیک بن ازد» است و منافاتی ندارد که «عتیک» بطنی از بطون «ازد بن غوث» باشد.^{۲۴} خلاصه، کلام این که ابوحمزه از بطن «ثماله» و قبیله «ازد» بوده است.

فرزندان

أبوحمزه ثمالی، دارای هفت فرزند است. شش تن از آنها پسر و یکی دختر است. اسامی آنها بدین قرار است: «نوح»، «منصور»، «حمزه»، «حسین»، «محمد» و «علی».^{۲۵} باره سه نفر اول آمده که در قیام زید بن علی شرکت جستند و به شهادت رسیدند.^{۲۶} سه نفر دیگر از محدثان و همگی ثقه‌اند.^{۲۷} در ذیل، به بررسی اجمالی این سه نفر پرداخته می‌شود.

حسین بن ابوحمزه

عده‌ای وی را نوه «ابوحمزه»، یعنی فرزند دختر وی دانسته‌اند. صاحب الفوائد الرجالیة چنین عقیده‌ای دارد، ولی مراد وی «حسین بن ابوحمزه لیثی» است که «حسین بن ابوحمزه ثمالی» دایی اوست.^{۲۸} و این که بگوییم این دو یک نفر هستند، حرفی نادرست است، ولی مهم این است که هر دو توثیق شده‌اند و در نقل روایت مورد اعتماد قرار می‌گیرند.^{۲۹} کثی نیز در باره مورد وثاقت آنان شهادت می‌دهد.^{۳۰} علامه مجلسی در الوجیزة فی علم الرجال، بحرانی میرداماد، فاضل و جزایری آن دو تن را ثقه می‌دانند.^{۳۱} اما علامه حلی در خلاصه الأقوال آن دو را یکی دانسته‌اند.^{۳۲} برخی چون وحید بهبهانی (م1206ق) و میرداماد متذکر شده‌اند که وی در الفهرست شیخ به عنوان حسین بن حمزه نام برده شده است، ولی حسین بن ابوحمزه ذکر نشده است. این عبارت با کلام مرحوم مامقانی متفاوت است. وی می‌گوید که در سه نسخه‌ای که از الفهرست شیخ به دست اینجانب رسیده است، حسین بن ابوحمزه ذکر شده است. او دارای کتاب بوده است. علما برای تمایز میان وی و همنامان وی (تمییز مشترکات) آورده‌اند که «حسین بن ابوحمزه» از صادقین □ روایت کرده است. وی همچنین از پدرش و عده‌ای دیگر نیز نقل

۲۳. ریحانة الادب، ج7، ص70.

۲۴. التلکاب فی تهذیب الانساب، ج1، ص35.

۲۵. الفوائد الرجالیة، ج1، ص260.

۲۶. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص22-23.

۲۷. قال أبو عمرو: سألت أبا الحسن حمدويه بن نصير: علي بن أبي حمزة الثمالي والحسين بن أبي حمزة ومحمد أخويه وأبيه، فقال: كلهم ثقات فاضلون.

۲۸. الفوائد الرجالیة، ج1، ص261-262.

۲۹. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص25.

۳۰. رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص707.

۳۱. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص25.

۳۲. همان.

روایت کرده است.^{۳۳}

محمّد ابن ابوحمره

این نام میان محمّد بن ابوحمره ثمالی - که ثقة است - و محمّد بن ابوحمره تیملی - که شیخ او را جزو اصحاب امام صادق $\square$ ذکر کرده است، ولی ثقة نیست -^{۳۴} مشترک است. بعید به نظر می‌رسد که ثمالی تصحیفی از تیملی باشد؛ که اگر چنین باشد، یکی هستند.^{۳۵} نجاشی و شیخ بر این باورند که وی کتابی در حدیث داشته است.^{۳۶} کُشی نیز وی را همراه دو برادرش از افراد فاضل و مورد اعتماد برشمرده است.^{۳۷} برقی وی را از اصحاب امام صادق $\square$ و از جمله موالی ذکر کرده است.^{۳۸} وی از امام صادق $\square$ و امام کاظم $\square$ و دیگران بالغ بر 288 روایت نقل کرده است. جمعی نیز از او به نقل روایت پرداخته‌اند.^{۳۹}

علی بن ابی حمزه

این نام میان علی بن ابوحمره ثمالی - که ثقة است - و علی بن ابی حمزه بطائنی - که تضعیف شده - مشترک است.^{۴۰} ابن غضائری در باره «علی بن ابوحمره بطائنی» گفته لعنت خدا بر وی باد که از شدیدترین دشمنان امام رضا $\square$ بوده است. علامه حلی نیز به نقل کلام ابن غضائری در این باره پرداخته است. مرحوم کُشی نیز روایات چندی در ذمّ وی آورده است؛^{۴۱} اما علی بن ابوحمره ثمالی از ثقات است. کُشی او را در زمره افراد مورد اطمینان در نقل احادیث ائمه اطهار $\square$ دانسته است. علامه مجلسی و دیگران او را مورد اطمینان دانسته‌اند.^{۴۲} مرحوم مامقانی شک در وثاقت وی را ردّ کرده است.^{۴۳} وی فرزندی به نام حسین داشته است.^{۴۴}

طبقة

برای تشخیص طبقة راوی، پس از شناخت سال ولادت و وفات، باید به شناخت اساتید و شاگردان وی پرداخت؛ یعنی باید بدانیم که وی از چه کسانی به نقل روایات خود پرداخته است و چه کسانی نیز از او به نقل روایت پرداخته‌اند.

۳۳. همان، ص 25 - 26.

۳۴. الفوائد الرجالية، ج 1، ص 261 - 262.

۳۵. همان، ص 262.

۳۶. راویان نور؛ ابوحمره ثمالی، ص 27.

۳۷. همان.

۳۸. همان.

۳۹. همان.

۴۰. الفوائد الرجالية، ج 1، ص 261.

۴۱. همان، ص 262.

۴۲. راویان نور؛ ابوحمره ثمالی، ص 28.

۴۳. همان؛ نیز رک: تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 2، ص 263.

۴۴. همان، ص 30.

ولادت و وفات

درباره سال تولّد و وفات وی اختلاف نظر وجود دارد. درباره سال وفات وی چهار قول: 105، 148، 150 و 170 وارد شده است، ولی صحیح‌ترین قول وفات وی در سال 150 است.^{۴۵} در باره سال تولّد ایشان باید گفت که بنا بر عقیده برخی در زمان امام حسن مجتبیٰ بوده است و از ایشان به نقل روایت پرداخته است. مرحوم طبرسی در *مجمع البیان*^{۴۶}، ذیل تفسیر آیه (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ)^{۴۷}، از ابو حمزه، از حسنین^{۴۸} به نقل حدیث پرداخته است. مرحوم مامقانی در نقد و بررسی این روایت چنین آورده است:

1. لازمه چنین کلامی این است که وی در سنّ بلوغ، امام حسن مجتبیٰ را درک کرده باشد. از دیگر سو، سال شهادت امام حسن مجتبیٰ 49 است؛ لذا، وی حداقل باید در سال 34 متولد شده باشد و اگر سال وفاتش 150 هجری حساب گردد، سنّ او 114 سال می‌شود و کسی چنین چیزی را نقل نکرده است و اگر سال وفاتش را 105 بدانیم، لازمه‌اش این است که از امام صادق^{۴۹} روایت نکرده باشد؛ زیرا امامت ایشان از سال 106 هجری شروع گردیده است.

2. لازمه این قول این است که وی شش تن از ائمه^{۵۰} را درک کرده باشد؛ یعنی از امام حسن مجتبیٰ تا امام کاظم^{۵۱}. البته این امر محالی نیست، چرا که جابر بن عبدالله انصاری هفت تن از معصومان^{۵۲} یعنی از رسول خدا^{۵۳} تا امام باقر^{۵۴} را درک کرده است و یا عبدالله بن شریک شش تن از ائمه^{۵۵}، یعنی از امام علی^{۵۶} تا امام صادق^{۵۷} را درک کرده است. همچنین علی بن جعفر نیز شش تن از ائمه^{۵۸}، یعنی از امام کاظم^{۵۹} تا امام زمان (عج) را درک کرده است. اما چنین امری در باره ابو حمزه ثمالی بعید به نظر می‌رسد، چون تفاوت سال‌های آخر امامت امام حسن مجتبیٰ تا اوایل امامت امام کاظم^{۶۰} در حدود 99 سال است. حال اگر ده سال آغازین عمر او را نیز بدان اضافه کنیم تا شرایط درک روایت از امام حسن مجتبیٰ را داشته باشد، عمر وی 109 سال خواهد شد.

اگر نقل‌هایی که وفات وی را سال 158 می‌دانند و معتقدند او مرگ منصور دوانیقی را درک کرده است، بپذیریم، عمر وی حدود 107 سال خواهد شد و هیچ ذکر نکرده که عمر وی تا بدین حدّ بوده است و این افراطی بیش نیست؛ زیرا، درک امام رضا^{۶۱} با امام حسن مجتبیٰ قابل جمع نیست، به خصوص این که امام رضا^{۶۲} در

۴۵. شیخ طوسی این عدد را صحیح دانسته است. او چنین نگاشته است: «ثابت بن دینار الأزدي الثمالي الكوفي، يكتي أبا حمزة مات سنة خمسين ومائة» (*الرجال*، ص 174؛ و نیز ر.ک: *مستدرکات فی علم الرجال*، ج 2، ص 81).

۴۶. *مجمع البیان*، ج 1، ص 462.

۴۷. سوره سبأ، آیه 51.

۴۸. این سخن غیر قابل قبول است، زیرا مدّت امامت امام موسی کاظم^{۶۳} در حدود 35 سال بوده است و مدّت عمر وی عدد غیر قابل قبولی به دست می‌دهد.

حدیثی تأکید می‌کند که ابو حمزه به چهار تن از ما ائمه^{۴۹}، یعنی، امام سجاد^{۵۰}، صادقین^{۵۱} و امام موسی کاظم^{۵۲} خدمت کرد. این نظریه پذیرفتنی نیست. از دیگر سو، میان وفات امام سجاد^{۵۳} و اوایل امامت امام موسی کاظم^{۵۴} در حدود 53 سال است و اگر منصفانه عمل کنیم که مدتی در زمان امام موسی کاظم^{۵۵} زندگی کرده است، از عمر متعارف او تجاوز می‌کند.^{۴۹}

نکته قابل توجه در روایت مجمع البیان - که از دید علامه تستری پنهان نمانده، آن است که خبر مذکور در باره حسن بن حسن بن علی^{۵۶}؛ یعنی حسن مثنی، پسر عموی امام سجاد^{۵۷} است که معاصر ابو حمزه نیز هست.^{۵۸} ایشان، همچنین متذکر شده که اگر ابو حمزه فوت منصور دوانیقی را درک کرده باشد، لازم‌هاش این است که وی ده سال از امامت امام موسی کاظم^{۵۹} را درک کرده باشد؛ زیرا وی در سال 158 هجری فوت کرده و آنچه در کشف الغمّه آمده، در اصل، خبری از ابن ابی حمزه فرزند اوست.^{۶۰} کوتاه سخن، آن که وفات ابو حمزه در سال 150 است و دیگر اقوال خدشه پذیرند.

اساتید

از جمله اساتید وی امام سجاد^{۶۱}، صادقین^{۶۲} و امام کاظم^{۶۳} بوده‌اند که ابو حمزه از آنان نقل روایت کرده است. آیه الله خوئی (م 1369 ش) در معجم رجال الحديث در بیان اساتید وی این گونه آورده است:

علی بن حسین^{۶۴}، ابوجعفر^{۶۵}، ابا عبدالله الصادق^{۶۶}، ابی رزین اُسدی، جابر بن عبدالله انصاری، شهر بن حوشب و عبدالله بن حسین.^{۶۷}

از دیدگاه اهل سنت نیز وی از این افراد نقل روایت کرده است:

اصبغ بن نباته، انس بن مالک، زاذان بن ابی عمر گندی، سالم بن ابی الجعد الغطفانی، سعید بن جبیر، عامر الشعبي، عبدالرحمن بن جندب الغزازی، ابی یقظان عثمان بن عمیر، ابی سعید عقیصا التیمی - که اسمش دینار است -، عکرمه مولی ابن عباس، علی بن حسین بن ابی طالب، ابی اسحاق عمرو بن عبدالله السببی، ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب و نجبه ابی عمار الخزاعی.^{۶۸}

باتوجه به دوران امامت امام سجاد^{۶۹} (61 - 94) وی از تابع تابعین به شمار می‌آید.

شاگردان

عبارت نجاشی در باره ابو حمزه ثمالی که گفته از وی بسیاری از شیعیان روایت

۴۹. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 1، ص 189 - 190.

۵۰. قاموس الرجال، ج 2، ص 449.

۵۱. همان، ج 2، ص 449 - 450.

۵۲. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 145 - 146.

۵۳. تهذیب الکمال، ج 3، ش 805.

کرده‌ند، گواه بر سند جامع روایی است که از وی بر جای مانده است.^{۵۴}

در منابع روایی اهل سنت نیز بسیاری از محدثین از وی به نقل روایت پرداخته‌اند. مزّی شاگردان وی را چنین بر می‌شمرد:

ابوایوب، ابوسعید المکاری، ابن رناب، ابن محبوب، ابن مُسکان^{۵۵}، ابان بن عثمان، ابراهیم بن عمر، اسد بن ابی العلاء، بکر بن سالم، عن ایبه، حسن بن حمزه^{۵۶}، عن جده، حسن بن راشد، حسن بن محبوب، حکم الحنّاط، حماد بن ابی طلحه، بیّاع السابری، خالد بن ماد القلّانسی، داود الرقی، سیف بن عمیره، شعیب بن عفر قوفی، صفوان جمّال، عاصم بن حمید، عاصم الحنّاط، عائذ الاحمسی، عبدالله بن سنان، علی بن حکم، علی بن رناب، عمرو بن خالد، عیسی بن شبیر، مالک بن عطیه الاحمسی، محمد بن اسماعیل، محمد بن سلیمان، محمد بن فضیل، محمد بن مسلم، مخلد ابوشکر، هشام بن سالم، یونس و کرام.

وی پس از آن به ذکر طریقی از خود به ابوحمزه می‌پردازد.^{۵۷} در کتب اهل سنت نیز چنین وارد شده که اشخاصی چون وکیع بن جراح، ابوبکر بن عیّاش، سفیان الثوری، عمرو بن ابی مقدم و... از او به نقل روایت پرداخته‌اند.^{۵۸}

بررسی وصف (حال رجالی)

توثیق

از متقدّمان، نجاشی او را ثقة دانسته است.^{۵۹} از متأخران نیز علامه مجلسی وی را توثیق کرده است.^{۶۰} علامه مامقانی نیز از معاصران، پس از ذکر اقوال وی را با عبارت «ثقة ثقة»^{۶۱} - که تأکید در وثاقت را می‌رساند - او را توثیق و از نظر حفظ و ضبط تأیید کرده است. آیه الله خوبی نیز او را توثیق کرده است و طرق شیخ صدوق به وی را مردّد بین صحیح و ضعیف دانسته است. همچنین، طریق شیخ به کتاب‌هایش را ضعیف دانسته است.^{۶۲} وی 107 روایت از امام سجاد و امام باقر و روایت کرده است.^{۶۳} ائمه طاهرین او را ستوده‌اند. روایات ذیل بر این امر گواه است:

الف. علی بن ابی حمزه، فرزند ایشان، از ابوبصیر چنین نقل می‌کند:

زمانی که ابوحمزه مریض بود، خدمت امام جعفر صادق و شرفیاب شدم. حضرت حال ایشان را جویا شدند. من بیماری او را به اطلاع رساندم. ایشان فرمودند: «هر

۵۴. قاموس الرجال، ج 2، ص 453.

۵۵. شاید مراد از وی «عبدالله بن مُسکان»، از اصحاب اجماع طبقه دوم باشد.

۵۶. شاید مراد، این است که حمزه دارای فرزندی به نام حسن بوده است که از او به نقل حدیث پرداخته است.

۵۷. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 145 - 146.

۵۸. تهذیب الکمال، ج 3، ش 805.

۵۹. رجال النجاشی (أسماء مصنفی الشيعة)، ج 1، ص 289.

۶۰. الوجیزة فی علم الرجال، ص 41.

۶۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 1، ص 23، ص 189.

۶۲. المفید من معجم رجال الحديث، ص 96.

۶۳. همان، ص 696.

گاه به نزد وی بازگشتی، سلام مرا به او برسان و او را نسبت به پایان عمرش مطلع ساز».^{۶۴} گفتیم: فدایتان گردم! او مایه آرامش ما و از شیعیان شماسست. فرمودند: «راست گفتی، اما آنچه نزد ماست برای شما بهتر است».^{۶۵} پرسیدم: آیا شیعه شما با شما خواهد بود؟ فرمودند: «اگر از خدا بترسد و مراقب دستورات پیامبر ﷺ باشد و از گناهان خودداری کند، در درجه ماست».^{۶۶}

ب. راوندی در خر/ یح، به نقل از داود رقی و به نقل از خودش در حدیث وفد اهل خراسان، نقل می‌کند:

داود رقی وارد کوفه شد، شخصی را دید که جماعتی دور او حلقه زده‌اند. سپس به طرف آنان حرکت کرد و فهمید آنان شیعه‌اند. فقهای هستند که سخنان اهل بیت ﷺ را گوش فرا می‌دهند. پس از یکی از آنان پرسید که: شیخ شما کیست؟ گفت: ابوحمزه ثمالی است.^{۶۷}

ج. در روایتی از خود او این گونه وارد شده است:

روزی در مسجد کوفه در کنار ستون هفتم نشسته بودم. ناگاه مردی از در «کنده» وارد شد. دیدم او از همه نیکو روی‌تر و خوش‌بوتر و لباسش پاکیزه‌تر است. عمامه‌ای بر سر داشت و قبایی به تن کرده و روپوشی همانند جبه، روی قبا پوشیده و نعلین عربی در پا داشت. نعلینش را از پا بیرون کرد و در کنار ستون هفتم ایستاد. دست‌هایش را تا برابر گوش بالا برد و پس از تکبیر گفتن، دست‌ها را پایین آورد. پس از تکبیر وی گویا تمام موهای بدنم راست شد. سپس چهار رکعت نماز نیکوی به جا آورد و شروع به خواندن این دعا کردند: «إلهی کان قد عصیتک...». آن گاه بلند شد و رفت. من ایشان را دنبال کردم تا به مناخ کوفه - که توقفگاه شتران بود - رسیدم. دیدم غلام سیاهی دو شتر همراه دارد. پرسیدم: این آقا کیست؟ گفت: او را شناختی؟ گفتیم: نه. پاسخ داد: وی علی بن الحسین ﷺ است. ابوحمزه گوید: خود را بر قدم‌هایش افکندم و پایشان را بوسیدم. آن جناب با دست خود سرم را بلند کرد و فرمود: سجود فقط برای خداوند است. گفتیم: ای پسر رسول خدا ﷺ، برای چه اینجا آمده‌ای؟ فرمود: برای نماز در مسجد کوفه. اگر مردم بدانند نماز در این مسجد چه فضیلتی دارد، به سوی آن بیایند، حتی اگر به روش کودکان خود را به سوی آن کشان کشان برسانند (هر چند راه رفتن برای ایشان در نهایت سختی باشد). پس فرمودند: آیا میل داری که با من قبر جدّم علی ﷺ را زیارت کنی؟ گفتیم: بلی. حرکت کرد و من در سایه ناقة او بودم و برای من حدیث می‌گفت تا به «غرین» رسیدم و

۶۴. البته مراد، این نیست که ابویصیر خود، این کار را انجام بدهد، بلکه در دیگر کتاب‌ها آمده است که حضرت فرمود: به او بگو که در سال فلان ماه فلان فوت خواهد کرد.

۶۵. البته در این باره علامه شوشتری چنین آورده است: «و ما عند الله خير الأبرار» (قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۴۵).

۶۶. اصحاب امام صادق ﷺ، ص ۶۱، به نقل از: رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۱۷۷؛ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۱۹۰؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۴۵.

۶۷. أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۱۴-۱۳.

آن بقعه‌ای سفید بود که نور از آن ساطع بود. حضرت از شتر خود پیاده شد و دو طرف گونه خود را بر آن زمین گذاشت و فرمودند: ای ابا حمزه، اینجا قبر جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس آن حضرت را به زیارتی زیارت کرد که ابتدای آن چنین است: «السلام علی اسم الله الرضی ونور وجهه المضى...». سپس با قبر مطهر وداع نمود و به مدینه مراجعت کرد و من نیز بازگشتم.^{۶۸}

از این جریان مدح ابوحمزه استنباط می‌شود؛ زیرا ایشان در زمانی قبر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را زیارت کرده که همچنان قبر ایشان مخفی بوده است و اصحاب سرّ ائمه علیهم السلام چنین می‌توانستند به زیارت قبر حضرتش علیه السلام نایل شوند و ابوحمزه نیز یکی از این افراد بوده است.^{۶۹}

د. علامه سید محسن امین (م ۱۳۷۱ق) در *اعیان الشیعه* چنین آورده است:
 راوی نقل می‌کند: نشسته بودیم، ناگاه اعرابی وارد شد و گفت: از مدینه آمده‌ام در حالی که جعفر بن محمد علیه السلام رحلت کرده‌اند. سپس ابوحمزه آه و ناله‌ای کشید و دستش را به زمین کوبید و گفت: امام علیه السلام در باره جانشین پس از خود چه وصیتی کرده است؟ پاسخ داد: به فرزندش عبدالله و موسی و همچنین منصور دوانیقی وصیت فرمود. سپس ابوحمزه گفت: خدا را شکر که ما را گمراه نکرد و امر کوچکی را بر ما روشن کرد و حال برادر بزرگ‌تر را مشخص کرد و امر بزرگی را پوشاند. پس از آن به سرعت نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و ما با او نماز گزاردیم. سپس به او گفتیم: آنچه را که گفتی، توضیح بده. گفت: همانا فرزند بزرگ‌تر، عبدالله، به خاطر صافی کف پا امام نیست. امر کوچک، این است که موسی بن جعفر علیه السلام با عبدالله بیعت نکرده است. مراد از مخفی نمودن امر بزرگ، این است که اگر منصور دوانیقی در باره وصیت جعفر بن محمد علیه السلام پرسید، به او چنین پاسخ می‌دهند: تو را جانشین خود دانسته است.^{۷۰}

در اهل سنت، چنان که مشاهده خواهید کرد، فقط ذهبی در مدح او سخن رانده است. ذهبی در باره وی چنین نگاشته است:
 وی فن حدیث را از شعبی، انس و دیگران فراگرفته و وکیع و ابونعیم و جماعتی از او استماع کرده‌اند و در صحت قول نزد خاصه و عامه^{۷۱} بدان رتبه رسیده که هرگاه مدح، قدح یا حکمی کند و یا بر خبر واحدی تأکید کند، آن را چون حدیث متواتر شمارند و در سبک حدیث صحیح و موثق به شمار آید.^{۷۲}

۶۸. اصحاب امام صادق علیه السلام، ص ۴۵-۴۶.

۶۹. مستدرکات فی علم الرجال، ج ۲، ص ۸۱؛ و نیز رک: رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۵۹.

۷۰. این خود از دلایل اثبات باقی ماندن ابوحمزه در زمان امام کاظم علیه السلام بوده است.

۷۱. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۴.

۷۲. با تحقیق و بررسی در اقوال اهل سنت به چنین نتیجه‌ای نرسیدیم.

۷۳. اصحاب امام صادق علیه السلام، ص ۱۰۶.

تضعیف

در تفسیر العیاشی چنین آمده است:

حدیثی روایت کرده‌اند که اصبع بن عبدالملک بهتر از ابوحمزه است و این به خاطر شراب‌خواری ابوحمزه است، ولی اندکی قبل از وفاتش آن را رها کرد.^{۷۴} در این باره نیز از حسین بن ابی الخطاب این گونه وارد شده است:

من و عامر بن عبدالله بن جزاعه ازدی و نیز حجر بن زائده در کنار باب الفیل نشسته بودیم که به یک باره ابوحمزه ثمالی بر ما وارد شد. سپس به عامر بن عبدالله گفت: تو نزد امام صادق □ بر من خدشه وارد ساختی؛ زیرا به او گفתי ابوحمزه شراب می‌نوشد. عامر جواب داد: من نزد ابا عبدالله بر تو خدشه وارد نساختم و لیکن از ایشان در باب مسکرات سؤال کردم، حضرت جواب دادند که هر مسکری حرام است و اضافه کردند ابوحمزه شراب می‌نوشید، ولی هم اکنون از آن توبه کرده است.^{۷۵} این روایت و چند روایت دیگر به همین مضمون بیان‌گر قبح درباره ابوحمزه است. بر این مطلب نقدهایی وارد است:

1. اصبع بن عبدالملک - که در سند روایت وارد شده است - محرف عبارت اصبع بن عبدالملک است؛ زیرا در روایت، شخصی به نام اصبع بن عبدالملک یا اصبع بن عبدالملک وجود ندارد. در خبر دیگری با عنوان عبدالملک بن اعین وارد شده است که راوی آن، علی بن عطیه است. پس ظاهراً چنین است که روایت در باره ابوحمزه نیست و عبارت «... و متهم به إلا أنه ترک قبل موته» تحریف عبارت «و أنهم به إلا أنه قال: ترک قبل موته» است.^{۷۶}
2. سند روایت را آیه الله خویی چنین آورده است:

حدیثی علی بن محمد بن قتیبه ابومحمد و محمد بن موسی الهمدانی، قالوا: حدیثا محمد بن حسین بن ابی الخطاب، قال... إلخ الحدیث.

و بعد متذکر می‌شود که به نظر اینجانب روایت مرسل یا موضوع است؛ زیرا، محمد بن حسین بن ابی الخطاب در سال 262ق، وفات کرده و نجاشی او را از اصحاب امام جواد □، امام هادی □ و امام حسن عسکری □ ذکر کرده است. شیخ نیز در رجال خود، بر این باور است که محمد بن علی بن محبوب^{۷۷} بسیار از او روایت کرده است. حال، چگونه ممکن است که زمان امام صادق □ را درک کرده باشد و از ایشان روایت کرده باشد.^{۷۸} نتیجه کلی که می‌توان گرفت، چنین است که این روایت به تنهایی نمی‌تواند اثر روایات بسیاری را - که در مدح ابوحمزه از نظر گذشت - خنثی سازد؛ افزون بر آن نقدهایی نیز بر

۷۴. حای الویاقوال، ج 1، ص 299؛ رجال کشی (اختیار معرفة الرجال)، ص 203، ش 357؛ معجم رجال الحديث، ج 4، ص 294، ش 1960؛ خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص 86.

۷۵. قاموس الرجال، ج 2، ص 446؛ رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص 201، ش 354؛ معجم رجال الحديث، ج 4، ص 294، ش 1960؛ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 1، ص 190.

۷۶. قاموس الرجال، ج 2، ص 450.

۷۷. الوجیزه فی علم الرجال، ص 167: «محمد بن علی بن محبوب الأشعری: ثقة» (معجم رجال الحديث، ج 18، ص 10 - 12)، ولی یافت نشد که از امام صادق □ یا امام کاظم □ نقل حدیث کرده باشد.

۷۸. معجم رجال الحديث، ج 4، ص 297، ش 1960.

آن وارد شده است.

بخاری (م256ق) در *التاریخ الکبیر* به نقل دیدگاه پاره‌ای از ارباب جرح و تعدیل پرداخته، سپس اساتید و شاگردان وی را معرفی می‌کند و می‌گوید جرح و یا تعدیلی از وی صادر نگردیده است.^{۷۹} عقیلی (م322ق)، از دانشمندان رجال اهل سنت در باره وی چهار عبارت را با چهار سند مختلف آورده است: «لیس بذاک، کان ضعیف الحدیث، لیس بشیء، کان ضعیفاً». چنان که مشاهده می‌شود از آنجایی که وی از شیعیان نزدیک و واقعی بوده است و عقاید شیعی چون اعتقاد به رجعت داشته.^{۸۰} نام وی بیشتر در *کتاب الضعفاء* وارد شده است و مورد جرح قرار گرفته است. ابن اثیر او را ثابت بن عازب، برادر براء بن عازب معرفی کرده است.^{۸۱} «ذهبی» او را ثابت بن ابی صفیه ابوحمره الثمالی الکوفی^{۸۲} دانسته که از انس و دیگران روایت کرده است. وکیع و ابونعیم و دیگران او تضعیف کرده‌اند.^{۸۳} ابن حجر (م852ق) در *تقریب التهذیب* او را «کوفی، ضعیف و رافضی دانسته است.^{۸۴} و همچنین به ذکر طبقه او توسط ابن سعد در *الطبقات الکبری* پرداخته است.^{۸۵} نسائی (م303ق)^{۸۶} و «دارقطنی»^{۸۷} (م385ق) در کتاب *الضعفاء* و *المتروکین* او را تضعیف کرده‌اند. مزّی (م742ق)، از ائمه جرح و تعدیل اهل سنت، الفاظی را بدین گونه در باره وی به کار برده است:

ضعیف الحدیث، لیس بشیء، لَین، لَین الحدیث^{۸۸}، یکتب حدیثه و لایحتج به، واهی الحدیث^{۸۹}، لیس بثقة^{۹۰}.

ابن حجر عسقلانی در *تهذیب التهذیب* که از کتاب‌های جامع در موضوع جرح و تعدیل است، پس از ذکر اساتید و شاگردان وی، به ذکر اقوال نسائی، ابوحاتم رازی (م277ق) و دیگران در جرح ابوحمره پرداخته است. او همچنین دیدگاه ابن حبان (م354ق) را در باره وی را نقل کرده است. وی معتقد است تضعیف‌های وارد شده در باره او به خاطر این است که از غالیان شیعه است.^{۹۱} در نتیجه، باید بر این امر خستو شد که ابوحمره در نزد قاطبه اهل سنت تضعیف شده است و این فقط به سبب تشیع وی و اعتقاد به رجعت و دیگر عقاید شیعی است.

۷۹. کتاب *التاریخ الکبیر*، ج2، ش2073.

۸۰. کتاب *الضعفاء الکبیر*، ج1، ص172.

۸۱. *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، ج1، ص256.

۸۲. وی در زمان خلافت منصور وفات کرد (ر.ک: *الکاشف فی معرفه من له روايه فی الکتب الستة*، ج1، ص171).

۸۳. *الکاشف فی معرفه من له روايه فی الکتب الستة*، ج1، ص171.

۸۴. *تقریب التهذیب*، ج1، ص146.

۸۵. *الطبقات الکبری*، ج6، ص535.

۸۶. کتاب *الضعفاء و المتروکین*، ص69.

۸۷. همان، ص166.

۸۸. لَین الحدیث کسی است که در روایت از غیر ثقه متساهل است (در *روایه الحدیث*، ص114).

۸۹. واهی الحدیث در نهایت ضعف است (همان).

۹۰. *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، ج3، ش805.

۹۱. *تهذیب التهذیب*، ج1، ص330.

موضوع روایات

در زمان ائمه[ؑ] هر یک از راویان با توجه به شرایط زمان و نیز تخصص خود به نقل روایت پرداخته است. به عنوان مثال زرارة بن أعین بیشتر به روایت مسائل احکام، فرایض و آداب پرداخته است. ظریف بن ناصح روایات مربوط به احکام قصاص، تعزیرات، جنایات و دیات را نقل کرده است. دیگری چون هشام بن حکم و قیس ماصر به علم کلام روی می‌آورد و با معاندان، مخالفان و اهل بدعت مناظره می‌کند و در دفاع از مکتب اهل بیت[ؑ] پیشقدم است و روایات اعتقادی و کلامی را نقل کرده است. ابوحمزه ثمالی نیز بیشتر در باب اخلاقیات، مسائل تربیتی، اصول و عقاید دینی روایت دارد و کمتر از وی در باب مسائل فقهی روایتی نقل شده است. دلایل این امر عبارت‌اند از:

اول. ملازمت و همنشینی ابوحمزه در دوران امام سجاد[ؑ] بیشتر از دوران سایر ائمه[ؑ] است. امام سجاد[ؑ] بعد از شهادت پدر بزرگوارشان تمام تلاش و همت خود را صرف پاسداشت عقاید شیعه و جلوگیری از گمراهی شیعیان کرد، و برای این هدف مقدس و بیدار کردن غافلان و دعوت ایشان به اسلام اصیل راه و روش دعا را برگزید. پر واضح است که ابوحمزه نیز راه آن حضرت را ادامه دهد، و راوی روایات ایشان باشد.

دوم: ابوحمزه نیز به این گونه روایات تمایل بیشتری داشته و بیشتر از دیگر جنبه‌ها بدان اهمیت می‌داده است. وی با دعا، حکمت، پند و اندرز شیفته می‌شده است. اشاره امام رضا[ؑ] نیز به این است که ابوحمزه در زمان خود، همانند سلمان در زمان خود است. علامه شوشتري در *قاموس الرجال* با سندی از امام رضا[ؑ] چنین نقل کرده است:

ابوحمزه در زمان خودش همانند سلمان[ؑ] در زمان خود است زیرا او به چهار تن^{۹۲} از ما ائمه خدمت کرد؛ یعنی: علی بن حسین[ؑ]، محمد بن علی[ؑ]، جعفر بن محمد[ؑ] و زمانی اندک از دوران امام موسی کاظم[ؑ] را خدمت کردند. و در ادامه حدیث نیز یونس بن عبدالرحمن نیز سلمان زمان خود خوانده شده است.^{۹۴}

روایت ذیل گویای معنویت اوست:

در روایتی نقل شده است:

ابوحمزه دختر کوچکی^{۹۵} داشت که بر اثر زمین خوردگی دستش شکست. آن را به شکسته‌بند نشان داد، گفت: استخوانش شکسته، باید او را جبریه کرد. وی به حال دخترش رقت کرد و گریست و او را دعا کرد. زمانی که شکسته‌بند خواست که دست وی را ببندد، دید که آثاری از شکستگی ندارد. به دست دیگرش نظر کرد، دید که آن هم عیبی ندارد و

۹۲. در این باره جای اختلاف باقی است و «کتمان» نیز وارد شده است. سلمان چون لقمان شیفته حکمت و پند و اندرز اهل بیت[ؑ] بوده است. نکته دیگر، این که عبارت «کتمان فی زمانه» تحریف عبارت «کسلمان فی زمانه» است؛ چنان که عین عبارت «کسلمان» در خبر یونس آمده است و ادامه جمله بر صحت آن دلالت دارد؛ چه می‌فرماید: «زیرا چهار تن از ما ائمه را خدمت کرد»، همانند سلمان که رسول گرامی اسلام^ﷺ و امام علی[ؑ] و حسین[ؑ] را خدمت کردند؛ ابوحمزه نیز امام سجاد[ؑ] و صادقین[ؑ] و امام کاظم[ؑ] را خدمت کرد (*قاموس الرجال*، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۱). علاوه بر آن، سخن نجاشی «روی عن ابی عبدالله[ؑ] أنه حمزة فی زمانه مثل سلمان فی زمانه» چیزی جز وهم نیست؛ زیرا کثی این حدیث را از امام رضا[ؑ] نقل کرده است (*قاموس الرجال*، ج ۲، ص ۴۵۱).

۹۳. سلمان پیامبر اکرم^ﷺ، امیر المؤمنین[ؑ] و حسنین[ؑ] را درک کرده بود.

۹۴. *قاموس الرجال*، ج ۲، ص ۴۵۵؛ *معجم رجال الحديث*، ج ۴، ص ۱۹۶۰؛ *نقد الرجال*، ج ۱، ص ۳۱۱؛ *الفوائد الرجالية*، ج ۱، ص ۲۵۹.

۹۵. در برخی منابع، این جریان برای یکی از پسران ابوحمزه نقل شده است (ر.ک: *معجم رجال الحديث*، ج ۳، ص ۳۸۷).

گفت که این دختر عیبی ندارد.^{۹۶}

سوم. ابو حمزه از مخضرمین بوده است. مخضرمین کسانی بودند که مدتی قبل از ظهور و شکل‌گیری فرق اسلامی زندگی می‌کردند. آنان زمانی قبل از بروز مدرسه رأی و اجتهاد می‌زیستند. اختلافات مخضرمین بیشتر در اصول و عقاید بوده است. با این وجود، ابو حمزه احکام مذهب اهل بیت را خوب می‌دانست و موارد اتفاق مذاهب جدید را می‌دانست و به این طریق، آنچه را که خلاف بود، توجیه می‌کرد و از آراء و اجتهادات آن عقاید مصون بود. پس احتیاج چندان به سؤال کردن از ائمه و اعتراض به فروع نداشت. به همین خاطر، در چنین مواردی از آنان سؤال نمی‌پرسید؛ به عنوان مثال:

محمد بن حسن، از جعفر بن بشیر و او از حسین بن ابی حمزه، و او از پدرش چنین نقل می‌کند: به خدا قسم! من بر پشت شتر عازم بقیع بودم که شخصی آمد و گفت: مرا درباب! سپس با وی نزد امام صادق رفتیم. امام فرمود: ای اباحمه! هنگامی که من تو را می‌بینم، احساس آرامش می‌کنم. سپس ادامه داد: اقوامی گمان می‌کنند امیرالمؤمنین امام نیستند و تا آنجا پیش رفته‌اند که ایشان را به سبب شمشیرشان ثقه‌اند.^{۹۷}

چهارم. وفات ابو حمزه قبل از گرم شدن جدال میان مذاهب اسلامی و رسیدن آن به بالاترین سطح خود است. و اگر در چنین زمانی واقع می‌شد، احتمال داشت که در چنین مواردی وارد شود و اگر کسانی مثل ابوحنیفه (م150ق) و مالک بن انس (م179ق) را درک نکرد و به همین خاطر هیچ روایتی را نمی‌توان یافت که در آن جدلی بین مذاهب و عرضه کردن آرایشان و موضعشان باشد و ابو حمزه طرفی از آن باشد. پر واضح است که بسیاری از آنها در باره فروع است، نه در اصول. نکته دیگر رابطه تباین میان روایتی که فرزندان ابو حمزه؛ یعنی محمد، علی و حسین نقل کرده‌اند با روایات خود اوست؛ زیرا، روایات آنها بیشتر در موضوع فرائض است تا عقاید. آنان در دوره‌ای قرار داشتند که مذاهب با هم نزاع فقهی داشتند.^{۹۸}

آثار

مجموعه روایات

وی در طول حیات با برکت خود، از ائمه اطهار به نقل روایاتی همت گماشته است که در کتابی به نام *مسند ابی حمزه*^{۹۹} گردآوری شده است.

کتاب تفسیر

آقا بزرگ تهرانی در این باره چنین آورده است:

۹۶. تحفه الاحباب فی نوادر الآثار الاصباب، ص 60-61؛ و نیز رک: معجم رجال الحديث، ج 4، ش 1960؛ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 1، ص 191؛ رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص 202، ش 355.

۹۷. رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص 33، ش 61.

۹۸. مسند ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، ص 6-7.

۹۹. همان.

ابن ندیم در *الفهرست*، صفحه پنجاه برای ابوحمزه کتاب تفسیر را ذکر کرده است. همچنین در *کشف الظنون* و کتاب‌های دیگر نیز آمده است. ثعلبی (م427ق) از این کتاب در *الکشف و البیان* روایت کرده است. ابن شهر آشوب (م588ق) در دو کتاب *الاسباب و النزول و المناقب* از آن ذکری به میان آورده است.^{۱۰۰} برخی گفته‌اند: ظاهرأ این کتاب اولین تفسیری است که از اصحاب ائمه □ تصنیف شده است.^{۱۰۱}

دعای ابوحمزه ثمالی

این دعا را شیخ ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری، با چند واسطه، از حسن بن محبوب زردا و او از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است.^{۱۰۲} خود وی در باره دعا می‌گوید: امام سجاد □ آن را در سحرگاه‌های ماه رمضان تلاوت می‌فرمودند.^{۱۰۳} بر این دعا شروع فراوان نگاشته شده است.^{۱۰۴} آقا بزرگ تهرانی برخی از آنها را ذکر کرده است.^{۱۰۵} ابوحمزه نیز در جای دیگری گفته است که امام علی □ دعای خود را در سحرگاه‌های ماه مبارک رمضان چنین شروع می‌کند: «إلهی لا تؤذبنی بعقوبتک و لاتمکر بی فی حیلتک...».^{۱۰۶}

اصل

از آنچه شیخ طوسی در کتاب رجال خویش، ذیل عنوان یونس بن علی عطار بیان کرده، مشخص می‌گردد که ابوحمزه نیز چون تعدادی دیگر از روایان و علما دارای مجموعه‌ای از اخبار و احادیث به نام اصل بوده است.^{۱۰۷} در تعریف اصل گویند:

آن کتابی است که نویسنده‌اش کلیه احادیث موجود در آن را بدون واسطه یا با یک واسطه از یکی از معصومان □ نقل کرده باشد.^{۱۰۸}

کتاب الزهد

متأسفانه این کتاب مانند تعدادی دیگر از آثار ابوحمزه در دسترس نیست و مشخص نیست چه مطالبی در آن موجود بوده است؛ اما ولکن با توجه به عنوان کتاب و شخصیت ابوحمزه می‌توان حدس زد که در آن، روایات و مطالب مربوط به زهد و دوری از زخارف دنیا گردآوری شده بود.^{۱۰۹}

صحیفة فی الزهد

۱۰۰. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج4، ص252.
۱۰۱. الفوائد الرجالية، ج1، ص258.
۱۰۲. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص112 - 113.
۱۰۳. همان؛ و نیز ر.ک: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج8، ص186.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. همان، ج13، ص114.
۱۰۶. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص112.
۱۰۷. همان، ص114؛ الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج13، ص114.
۱۰۸. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص114؛ کلیات فی علم الرجال، ص460.
۱۰۹. همان؛ الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج24، ص324.

محمد بن یعقوب کلینی (م 329ق)، سند این صحیفه این گونه آورده است:

محمد بن یحیی، احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، عن ابیه جمیعاً، عن الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیه، عن ابی حمزه، قال:...

در بررسی سند این روایت باید گفت که روایت از سه طریق به ما رسیده است و کسانی که در طبقه اول (اساتید محمد بن یعقوب کلینی) هستند، همگی موثق‌اند و مورد اعتماد وی هستند. محمد بن یحیی العطّار، فردی ثقه و از این نمونه است.^{۱۱۱} دیگری احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی است که او را ثقه دانسته‌اند.^{۱۱۲} علی بن ابراهیم بن هاشم قمی^{۱۱۳}، حسن بن محبوب^{۱۱۴} و مالک بن عطیه^{۱۱۵} نیز توثیق شده‌اند. پس با این حساب، سند از دیدگاه متأخران، صحیح به نظر می‌رسد. از نظر قدمایی و از لحاظ متأخرین نیز بستگی به حال پدر علی بن ابراهیم بن هاشم دارد؛ ولی حداقل می‌توان پذیرفت که سند حدیث، حسن است.

این شعبه حرّانی نیز حدیث را در *تحف العقول* در بخش سخنان امام سجاد^ع آورده است.^{۱۱۶} ابو حمزه در باره این صحیفه می‌گوید: از هیچ‌کس از مردم نشنیده‌ام، زاهدتر از علی بن حسین^ع کسی وجود داشته باشد، مگر آنچه از علی بن ابی طالب^ع به من رسیده است. هرگاه علی بن حسین^ع در باره زهد سخن می‌گفت و موعظه می‌کرد، کلیه کسانی را که در حضورش بودند، به گریه می‌انداخت. صحیفه‌ای به دستم رسید که در آن سخنانی در باره زهد از کلام امام سجاد^ع بود. بعد از استنساخ آن صحیفه، به محضر امام شرفیاب شدم و آن را بر ایشان عرضه کردم. وقتی امام^ع آن نوشته را دیدند، تأیید نمودند و بر حقانیتش صحّه گذاشتند.^{۱۱۷} احتمالاً صحیفه مزبور بخشی از کتاب *الزهد*، اثر خود اوست.^{۱۱۸}

رساله حقوق

این کتاب رساله‌ای از امام سجاد^ع است و ابو حمزه از ایشان نقل کرده است. سند آن در *بحار الأنوار* چنین گزارش شده است: «علی بن احمد بن موسی، عن محمد الاسدی، عن جعفر بن محمد بن مالک الفزاری، عن خیران بن داهر، عن احمد بن علی بن سلیمان الجبلی، عن ابیه، عن محمد بن علی عن ابی حمزه الثمالی، قال: هذه رسالة علی بن الحسين^ع إلى بعض أصحابه...».^{۱۱۹} سند این کتاب در «من لا یحضره الفقیه» (باب 226 در باره حقوق)، چنین آمده است: «روی إسماعیل بن الفضل، عن ثابت بن دینار، عن سیّد العابدین علی بن الحسین بن ابی

۱۱۰. الکافی، ص 14.

۱۱۱. الوجیزة فی علم الرجال، ص 175.

۱۱۲. همان، ص 24.

۱۱۳. همان، ص 118.

۱۱۴. همان، ص 59.

۱۱۵. همان، ص 146.

۱۱۶. تحف العقول عن آل الرسول، ص 278.

۱۱۷. راویان نور: ابو حمزه ثمالی، ص 115؛ الأمالی، (مفید)، ص 116 - 119؛ الکافی، ص 14 -

17.

۱۱۸. همان.

۱۱۹. بحار الأنوار، ج 71، ص 2.

طالب قال...»^{۱۲۰} مرحوم طبرسی در *مکارم الأخلاق* نیز همین سند را آورده‌اند.^{۱۲۱} در *تحف العقول* رساله به صورت مرسل آمده است.^{۱۲۲}

پس از کنکاش در باره سند رساله، نام علی بن احمد بن موسی در باره چهار تن آمده است. دو تن از آنان از مشایخ صدوق هستند.^{۱۲۳} البته توثیق یا تضعیفی در باره اینان در کتب رجالی وارد نشده است.^{۱۲۴} نفر سوم از شاگردان کلینی و بالاخره چهارمین آنان، یعنی علی بن احمد بن موسی ابوالحسین الجعفری است که نامی از وی در کتب رجالی^{۱۲۵} به میان نیامده است.^{۱۲۶} اما یکی از آنان به فاسد شده و به غلو گراییده است.^{۱۲۷} در باره محمد الاسدی نام دو تن ذکر شده است که یکی از آنها ثقه و دیگری ضعیف است.^{۱۲۸} در باره جعفر بن محمد بن مالک الفزاری را نجاشی در حدیث ضعیف دانسته که از مجهولین به نقل روایت پرداخته است.^{۱۲۹} در مورد «خیران بن داهر»، نجاشی فقط ذکر کرده که از موالی امام رضا^{۱۳۰} بوده و شیخ در ضمن بر شمردن وی در زمره اصحاب امام هادی^{۱۳۱} وی را توثیق کرده است.^{۱۳۲} در مورد احمد بن علی بن سلیمان الجبلی مطلبی که دال بر توثیق وی باشد، ذکر نشده است.^{۱۳۳} در باره محمد بن نجاشی علی نیز نجاشی نام شش تن را ذکر کرده است و مشخص نشده، مراد چه کسی است. نهایتاً اینکه سند علامه مجلسی در *بحار الانوار* چندان محکم نیست. در باره اسماعیل بن الفضل^{۱۳۴} که در اسناد دیگر ذکر شده، از اصحاب صادقین^{۱۳۵}، ثقه، اهل بصره^{۱۳۶} و مدتی نیز از اصحاب امام کاظم^{۱۳۷} بوده است؛^{۱۳۸} لذا سندی که وی در آن ذکر شده، سند محکمی است. نجاشی نیز این روایت را با پنج واسطه نقل می‌کند.^{۱۳۹} در این روایت، قبل از این که در مورد حقوق مختلف مطلبی بیان کند و به ذکر تک تک حقوق بپردازد، مطالبی در مورد حقوق و ماهیت آن بیان می‌کند و پس از آن به ذکر حدود پنجاه نوع حق می‌پردازد که از حق پدر، مادر معلم، عبادات، همسایه، همنشین و... شروع می‌شود و به حق مسئول و اهل ذمه ختم می‌شود.^{۱۴۰} بر این رساله موجز، با توجه به اهمیت بالای آن، شروح و ترجمه‌های گوناگون نوشته شده

۱۲۰. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۶.

۱۲۱. مکارم الأخلاق، ص ۴۱۹.

۱۲۲. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۶۰ - ۲۷۸.

۱۲۳. مستدرکات فی علم الرجال، باب ۴، ش ۹۶۸۰، ۹۶۸۲ و ص ۳۰۱.

۱۲۴. چنین افرادی در علم درایه «مجهول» هستند.

۱۲۵. چنین افرادی در علم درایه «مهمل» هستند.

۱۲۶. مستدرکات فی علم الرجال، باب ۴، ش ۹۶۸۰، ۹۶۸۲ و ش ۹۶۸۱، ص ۳۰۱.

۱۲۷. همان، ش ۹۶۸۳، ص ۳۰۲.

۱۲۸. رجال النجاشی (أسماء مصنفی الشيعة)، ج ۲، ص ۱۹۸، ش ۸۸۰ و ۸۸۱.

۱۲۹. همان، ج ۱، ش ۳۱۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

۱۳۰. همان، ج ۱، ش ۴۰۷، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.

۱۳۱. مستدرکات فی علم الرجال، ج ۱، ش ۱۲۲۶، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

۱۳۲. همان، ج ۱، ش ۳۹۷ و ۲۰۲۱، ص ۶۵۹.

۱۳۳. راویان نور؛ ابوحمزه ثمالی، ص ۱۱۵؛ الذریعه إلی تصانیف الشيعة، ج ۷، ص ۴۲.

۱۳۴. رجال النجاشی (أسماء مصنفی الشيعة)، ج ۲، ص ۱۹۸، ش ۸۸۰ و ۸۸۱.

۱۳۵. حیاة الإمام زين العابدين، ص ۴۷۸.

کتاب النوادر

نوادر عنوانی کلی است که بر تعدادی از آثار علما در چهار قرن اول هجری اطلاق می‌شود. در نوادر، بیشتر روایات غیر مشهور یا مطالبی که مشتمل بر احکام غیر متداول میان علماست و یا سخنان استثنایی و روایاتی که جبران کننده و مکمل مطالب پیشین نویسنده است، یافت می‌شود. ۱۳۷ / *النوادر* ابو حمزه هم از این قاعده مستثنا نیست. ۱۳۸

ردیه ۱۳۹

یکی از آثار ابو حمزه - که به دست ما نرسیده - رساله‌ای است که او و ابو خالد واسطی^{۱۴۰} در رد عقاید باطل مخالفان نوشته‌اند. آن دو در این باره گویند: «رساله‌ای را در رد مخالفان نوشتیم و پس از اتمام، آن را به مدینه برده تا از نظر معلم ما، امام باقر^{۱۴۱} بگذرد که اگر احیاناً اشکالی داشته باشد، با تذکر حضرت بر طرف نماییم. موقعی که به مدینه آمدیم و به خدمت امام^{۱۴۲} مشرف شدیم، حضرت را از آن کتاب مطلع ساختیم. امام^{۱۴۳} ضمن ترغیب و تشویق ما فرمود: «بسیار کار شایسته‌ای کردید و سعی و کوشش شما ارزنده است». بعد امام فرمود: آیا این کتاب را به زید ارائه داده‌اید؟ گفتیم: خیر. فرمود: آن را در حضور او بخوانید. آن گاه ببینید نظر او چیست. ما طبق دستور امام^{۱۴۴} به حضور زید رسیدیم و وی را از جریان کتاب مطلع ساختیم. او فرمود: آنچه نوشته‌اید، بخوانید ببینم چیست؟ ما آن را تا آخر خواندیم. گفت: بسیار خوب زحمت کشیده‌اید و کوشش فراوان کرده‌اید، اما این نوشته مایه شکست شماست. آن گاه او یکی پس از دیگری مطالب ما را رد کردند. به خدا قسم ما نمی‌دانیم از چه تعجب کنیم؟ آیا از این که گویی کتاب را یکباره حفظ کرد یا از رد مستدل او. آن گاه، ایشان راه استدلال و شیوه بحث و بیان مطالب را راهنمایی فرمود و رویه رد مخالفان را به شکل درست به ما نشان دادند. بعد از این مجلس، باز خدمت امام باقر^{۱۴۵} مشرف شدیم و آن واقعه را برای حضرتش بازگو کردیم. امام^{۱۴۶} فرمود: روزی پدرم، زید را خواستند و دستور داد تا قرآن را بخواند. سپس پدرم آیه‌های مشکل قرآن را از او پرسید و او یکی پس از دیگری جواب صحیح می‌داد. پدرم آن چنان تحت تأثیر استعداد فوق‌العاده و دانش او قرارگرفت که برخاست و میان دو چشم زید را بوسید. ۱۴۱

نتایج بحث

۱۳۶. *راویان نور: ابو حمزه ثمالی*، ص ۱۱۴.

۱۳۷. همان، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۱۳۸. درباره دو کتاب *النوادر* و *الزم* آمده است که آنها را حمید بن زیاد از محمد بن عیّاش بن عیسی، از ابو حمزه، از ابو جعفر روایت کرده است. (*الفهرست*، ص ۹۰؛ *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج ۱، ص ۱۸۹).

۱۳۹. عنوانی است که نگارنده بر آن نهاده است.

۱۴۰. از شاگردان ابو حمزه است و از محضر او بهره برده است.

۱۴۱. *راویان نور: ابو حمزه ثمالی*، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

1. ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار، کنیه وی را ابوصفیه هم گفته‌اند. وی از قبیله اُزد، بطن ثماله و از اهل کوفه است. از راویان نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم است. وی چهار امام معصوم، یعنی از امام سجّاد تا امام کاظم را درک کرده و از ایشان روایت کرده است.

2. ائمه اطهار، متقدمان، و متأخران همگی ابو حمزه ثمالی را توثیق کرده‌اند. از اهل سنت نیز تنها ذهبی وی را توثیق کرده است. تنها یک روایت در ذمّ وی وجود دارد. این روایت به تنهایی نمی‌تواند اثر روایات بسیاری را که در مدح او است خنثی سازد؛ علاوه بر نقدهایی نیز که بر آن وارد شده است. او در نزد قاطبه اهل سنت تضعیف شده است و این فقط به سبب تشیع وی و اعتقاد به رجعت و دیگر عقاید شیعی است.

3. ابو حمزه ثمالی بیشتر در باب اخلاقیات، مسائل تربیتی و اصول و عقاید دینی روایت دارد و کمتر از وی در باب «مسائل فقهی» روایتی نقل شده است. دلایل این امر عبارتند از:

اول. ملازمت و همنشینی ابو حمزه در دوران امام سجّاد بیشتر از دوران سایر ائمه است.

دوم. ابو حمزه خود به این گونه روایات تمایل بیشتری داشته است.

سوم. ابو حمزه از مخضرمین بوده است.

چهارم. وفات ابو حمزه قبل از گرم شدن جدال میان مذاهب اسلامی و رسیدن آن به بالاترین سطح خود است.

4. آثار او عبارت‌اند از: مجموعه روایات *مسند اُبی حمزه*، کتاب تفسیر، دعای ابو حمزه ثمالی، اصل روایی، *صحیفه فی الزهد*، رساله حقوق، کتاب *النوادر* و *ردیه بر مخالفان*.

کتابنامه

- *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، علی بن محمد بن عبدالکریم ابن اثیر الجزری، تحقیق: شیخ خلیل مأمون شیخا، بیروت: دارالمعرفة، اول، 1418ق.

- *الإصابة فی تمییز الصحابة*، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، اول، 1415ق.

- *اصحاب امام صادق*، علی محدث زاده، تهران: کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران، اول، 1373ش.

- *أعیان الشیعة*، سیّد محسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، پنجم، 1420ق.

- *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة*، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، سوم، 1415ق.

- *تاریخ تشیع در ایران*، رسول جعفریان، قم: انتشارات انصاریان، 1375ش.

- *تحف العقول عن آل الرسول*، ابی محمد الحسن بن علی بن شعبه حرّانی، ترجمه آیه الله کمره‌ای، تصحیح: علی اکبر غفّاری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، دوم، 1369ش.

- *تحفة الأحباب فی نوادر آثار الأصحاب*، شیخ عباس قمی، تهران:

- دارالکتب الإسلامية، 1373ش.
- **تقریب التهذیب**، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر، بیروت: دارالکتب العلمیه، دوم، 1415ق.
- **تنقیح المقال فی علم الرجال**، عبدالله مامقانی، تهران: انتشارات جهان، بی تا.
- **تهذیب الکمال فی أسماء الرجال**، أبی الحاج یوسف المزّی، تحقیق: شیخ احمد علی عیبد و حسن احمد آغا، بیروت: دارالفکر، 1414ق.
- **جامع الرواة و إزاحة الأسناد عن الطرق و الإسناد**، محمد بن علی أردبیلی الغروی الحائری، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، 1403ق.
- **حاوی الأقوال فی معرفة الرجال**، الشیخ عبد النبی جزایری، تحقیق: مؤسسة الهدایة لإحياء التراث، قم: ریاض الناصری، اول، 1418ق.
- **حياة الإمام زين العابدين**؛ دراسة و تحلیل، باقر شریف القرشی، قم: دار الکتب الإسلامية، اول، 1409ق.
- **خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال**، ابو المنصور حسن بن یوسف بن مطهر الأسدی الحلّی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، 1417ق.
- **الذریعة إلى تصانیف الشيعة**، آقا بزرگ تهرانی، تهران: چاپخانه مجلس شورای اسلامی، اول، 1373ش.
- **راویان نور؛ ابوحمره ثمالی**، محمد اصغری نژاد، قم: دارالحديث، اول، 1375ش.
- **الفوائد الرجالية**، سیّد مهدی بحر العلوم، تحقیق: محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، تهران: انتشارات مكتبة الصادق، اول، 1363ق.
- **الرجال**، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: محمد جواد قیومی اصفهانی، قم: انتشارات جامعة مدرّسين حوزه علمیه قم، اول، 1415ق.
- **رجال البرقي**، الشیخ أبوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقي، تحقیق: محمد جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة القیوم، اول، 1419ق.
- **رجال النجاشي**، ابن العباس احمد بن علی النجاشي الکوفي الأسدي (372 - 450ق)، تحقیق: محمد جواد نایینی، بیروت: دارالأضواء، اول، 1408ق.
- **ريحانة الأدب**، محمد علی مدرّس، تهران: انتشارات خیام، سوم، 1369ش.
- **سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار**، شیخ عباس قمی، تهران: انتشارات فراہانی و کتابخانه سنایی، 1363ش.
- **الطبقات الكبرى**، محمد ابن سعد بن منيع الزهري، بیروت: دار إحياء التراث العربي، اول، 1417ق.
- **علم الحديث**، کاظم مدیر شانمچی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیه قم، 1381ش.
- **علم الحديث و دراية الحديث**، کاظم مدیر شانمچی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیه قم، پانزدهم، 1379ش.
- **الفهرست**، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: نشر فقاہت، قم: مؤسسه نشر فرهنگ اسلامی، اول، 1417ق.

- قاموس الرجال، محمد تقی شوشتری، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، 1410ق.
- الکاشف فی معرفه من له روايته فی الكتب الستة، محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز الذهبی، تحقیق و تعلیق: عزت علی عید عطیه و موسی علی الموشی، قاهره: دار الكتب الحديثه، اول، 1392ق.
- الکافی، ثقة الإسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی الرازی، بیروت: دارصعب و دارالتعارف، سوم، 1401ق.
- الکافی، ثقة الإسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی الرازی، ترجمه و شرح: سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا.
- کتاب التاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الجعفی بخاری، تحقیق: مصطفی عبدالقادر احمد عطا، بیروت: دار الكتب العلمیه، اول، 1422ق.
- کتاب الضعفاء الکبیر، ابو جعفر محمد بن موسی بن حماد عقیلی مکی، تحقیق: دکتر عبد المعطی و امین قلجی، بیروت: دار الكتب العلمیه، الطبعة الثانیه، 1415ق.
- کتاب الضعفاء و المتروکین، ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی، تحقیق: بوران الضناوی و کمال یوسف الحوت، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافیه و دار الكتب العلمیه، دوم، 1417ق.
- کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سوم، 1410ق.
- اللباب فی تهذیب الأنساب، علی بن محمد بن عبد الکریم ابن اثیر الجزری، تحقیق: حسن عبدالرحمن، بیروت: دار الكتب العلمیه، اول، 1420ق.
- مجمع البیان، الشیخ أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، قم: انتشارات شریف الرضی، 1417ق.
- مستدرکات علم رجال الحديث، علی نمازی شاهرودی، اصفهان: فرزند مؤلف با کمک حاج اکبر بازوبند، اول، 1412ق.
- مسند ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، عبدالله محمد حسین حرزالدین، قم: انتشارات دلیل، اول، 1420ق.
- معجم الثقات من جامع الرواة، سید علی محمد دستغیب حسینی شیرازی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، اول، 1415ق.
- معجم رجال الحديث، سید ابولقاسم الخوئی، قم: مرکز نشر فرهنگ اسلامی، پنجم، 1413ق.
- معجم مصطلحات الرجال و الدراية، محمد رضا جدیدی نژاد، به اشراف محمداکظم رحمان ستایش، قم: دار الحديث، اول، 1380ش.
- المفید من معجم رجال الحديث، محمد جوهری، قم: کتابخانه محلاتی، اول، 1417ق.
- مکارم الأخلاق، الشیخ رضی الدین أبونصر الحسن بن الفضل الطبرسی، قم: انتشارات شریف الرضی، ششم، 1417ق.
- من لا یحضره الفقیه، ابو جعفر علی بن محمد بن الحسن، المعروف بابن بابویه القمی الصدوق، تهران: دار الكتب الإسلامیه، پنجم، 1362ش.
- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز الذهبی،

- تحقیق: علی محمدی
- البجاوی، بیروت: دار الفکر، بی تا.
- میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، سوم، 1377ش.
- نقد الرجال، سید مصطفی بن حسین حسینی تفرشی، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، اول، 1418ق.
- الوجيزة فی الرجال، محمد باقر مجلسی، تصحیح و تحقیق: محمد کاظم رحمان ستایش، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، 1378ش.